

عرفان مداری در نظام ولایی اسلام

سید مهدی اشرفی شهری^۱، مصیب صیادی^۲، مهدی شوشتری^۳، غلامرضا خوش نیت^۴

^۱ فوق لیسانس، مدرس دانشگاه قم

^۲ دانشجوی دکتری دانشکده اصول الدین قم

^۳ استادیار دانشکده شهید محلاتی (ره) قم

^۴ استادیار دانشکده شهید محلاتی (ره) قم

چکیده

پژوهش پیش رو به دنبال پاسخ به این سؤال است که عرفان چه جایگاهی در نظام ولایی اسلام دارد؟ در این پژوهش شاخصه‌های سکان‌دار نظام ولایی، کارکردهای ولایت در آموزه‌های اسلامی بیان شده و پس از تبیین جایگاه ولایت در عرفان اسلامی، شاخصه‌های عرفان ناب اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است که عبارتند از: خدامحوری، عقل‌گرایی، شریعت‌گرایی، ذکر الهی، ولایت‌پذیری، تأسی بر پیر و مراد، ریاضت‌های مشروع، عبودیت، نگاه مسئولانه به زندگی اجتماعی، محبت و عشق و سازگاری با فطرت، خلقت و ذات انسان. این پژوهش با تبیین ارتباط بین مفاهیم ولایت، فقاہت، عرفان، سیاست، ولی‌فقیه و شاخصه‌های عرفان ناب اسلامی به این نتیجه رسیده که بین ولایت ظاهری و ولایت باطنی، پیوند و ارتباط برقرار است و در ولایت‌فقیه نیز فقیه، علاوه بر آن جهت که فقیه و عالم است ولایت پیدا می‌کند از جهت علمی و عملی هم استحقاق ریاست و ولایت بر جامعه را دارد.

واژه‌های کلیدی: عرفان مداری، نظام ولایی، ولایت‌فقیه، عرفان اسلامی، ولایت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

نظام اسلامی مبتنی بر قرآن و سنت؛ ما را به سوی حکومت و نظام ولایی رهبری می‌نماید. ساختار نظامی که بتواند زمینه‌ساز جریان و سریان ولایت به معنی حقیقی از صدر تا ذیل حاکمیت باشد. ساخت عنوان ترکیبی ولایت‌فقیه که خود نیز مستفاد از مبانی فوق است، به‌طور دقیق این ظرفیت را در خود دارد. این دو واژه‌ی کاملاً جامع و مانع و در عین حال مکمل یکدیگرند.

ولایت در مفهوم عام به میدان آورنده‌ی محبت و عشق و شور و حال و در مفهوم خاص آن به معنی امامت و هدایت و رهبری است. فقه به معنای عام آن (فقه اکبر) پشتوانه‌ی نظری و علمی این نظریه و در معنای خاص آن (فقه اصغر) تعیین‌کننده‌ی حدود آن است. تلفیق این دو در حیات اجتماعی، بستر عبودیت حقیقی را که عرفان، شرط نخستین آن و سنگ‌زیرین برای هر دوی آن‌ها (ولایت و فقاہت) است؛ را فراهم می‌سازد.

در نظام سیاسی برگرفته شده از متن دین و سیره‌ی معصومین (ع) که به‌وسیله‌ی امام خمینی (ره) از صدف مهجوریت بیرون کشیده شد و صبغه‌ی فلسفی، عرفانی، کلامی، فقهی و اجرایی آن بروز یافت؛ توجه به عرفان و نگاه به آن از زوایای مختلف را کاملاً ضروری می‌نماید؛ زیرا با این نگاه، مبانی و نظامات حاصل از آن و مشروعیت و مقبولیت و کارآمدی از نظام، راه معقول خود را یافته؛ از بسیاری کج‌اندیشی‌ها و انحرافات ناشی از آن پیشگیری خواهد شد. مقاله پیش رو با بررسی آراء علمای امامیه و مخصوصاً بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، جایگاه عرفان در نظام ولایی اسلام و نظریه ولایت‌فقیه را تبیین می‌کند.

۲. تعریف مفاهیم

ولایت، ولایت و امثال این‌ها همه از ماده‌ی (ولی) - و ل، ی - اشتقاق یافته‌اند. این واژه یکی از پرکاربردترین واژه‌های قرآن کریم است و معنای اصلی این کلمه، قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به‌نحوی که فاصله‌ای در کار نباشد؛ یعنی اگر دو چیز آن‌چنان به هم متصل باشند که هیچ چیز دیگر در میان آن‌ها نباشد، ماده‌ی (ولی) استعمال می‌شود. ولایت با فتحه به معنی محبت و با کسره به معنی تُولیت و سلطان است؛ و از ابن سکت وارد شده که ولاء با کسره نیز همین معنی را دارد و ولی و والی کسی را گویند که زمام امر دیگری را به دست خود گیرد و عهده‌دار آن گردد و ولی به کسی گویند که نصرت و کمک از ناحیه اوست؛ و نیز به کسی گفته می‌شود که تدبیر امور کند و تَمَشِیت به دست و به نظر او انجام گیرد. [۱]

همچنین ولایت و ولایت با کسره و فتحه به معنی نصرت نیز آمده است. [۱] و ولایت با کسر واو به معنی سلطان است، همچنین با کسره و فتحه به معنی نصرت نیز آمده است. [۱] بنابراین ولایت با فتحه در اصل لغت، مصدر و به معنای نصرت است؛ مانند سخن خداوند که می‌فرماید: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ... و «به کسر واو» اسم مصدر است و به معنای امارت و ریاست می‌باشد؛ و ظاهراً ولایت دارای یک معنی واحد است و این همان اشتراک معنوی می‌باشد.

در اصطلاح نیز ولایت به معنای سلطه بر دیگری و یا دیگران از لحاظ جانی و یا مالی یا هر دو، به حکم عقل و یا شرع و به‌عنوان اصلی و یا عارضی (عنوان اولی یا ثانوی) می‌باشد. [۷]

ولایت الهی، در آموزه‌های قرآنی، نماد توحید و عبودیت است، چنان‌که ولایت الهی در اطاعت از ولایت پیامبر (ص) و اولوالأمر تحقق می‌یابد. لذا خداوند همواره ولایت خویش را به ولایت پیامبر (ص) و اولوالأمر پیوند زده و اطاعت از خود را در اطاعت از ایشان دانسته است. (نساء: ۵۹) از همین روست که در مراتب بعدی ولایت، به ولایت‌فقیه و ولایت مؤمنین نیز اشاره می‌شود.

به عبارت دیگر، «ولایت» حکایت حقیقت آدمی است که استعدادهايش در اثر پیوند با ولایت تامه الهیه و حقیقیه ذات ربوبی او، از راه عبادت و بندگی به منصفه ظهور و بروز رسیده است تا آنجا که به‌غایت قصوای منزلت و مقام انسانی، یعنی انسان

کامل نائل آمده است. در نتیجه، به مقامها و منصبهای رفیع الهی، شامل نبوت، رسالت، امامت، ولایت فقیه، ولایت مؤمنین و مانند آن دست یازیده است، به دلیل اینکه رسالت هر پیامبری به نبوت وی وابسته بوده است و نبوت به ولایت او مرتبط است، سمت و سوی پیوند انسان کامل به خدای سبحان، ولایت اوست و سمت ارتباط وی به جامعه بشری رسالت اوست و رابط بین این دو، نبوت اوست، چه اینکه تفاوت رسالتها مرهون تفاوت نبوتها و امتیاز نبوتها در پرتو تفاضل ولایتها می‌باشد. [V]

نظام ولایتی نیز اصطلاحی است که به معنای حکومت و نظام اسلامی و ولایت فقیه همچنان ولایت مؤمنین آمده است این اصطلاح گاهی نیز در کنار حکومت دینی و مترادف آن به کار برده شده است؛ [vi] به عنوان نمونه در کتاب ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت آیت‌الله جوادی آملی آمده است: «نظام ولایتی یک نوع دموکراسی ویژه و حکومت مردمی خاص است که در آن محور قانون گذاری وحی الهی است... هرگاه حاکم اسلامی مشروعیت خود را از خداوند و اولیاء او یعنی پیامبر - صلی الله علیه و آله - امامان معصوم - علیهم السلام - دریافت کند منصوب از سوی آن بزرگان و سرپرست و ولی جامعه خواهد بود و چنین حکومتی حکومت ولایتی است.» [vi i]

از جمله واژگان مهم و تأثیرگذار در فهم دقیق حکومت عرفان مدار مفهوم دقیق واژه‌ی سیاست است؛ بنابراین به بررسی آن در لغت و اصطلاح می‌پردازیم: «سیاست در لغت از ماده «سَاسَ»، «سَاسُ» و به معنای رعیت داری، اصلاح امور مردم و نگاه داشتن حد هر چیز است؛ و در اصل برای نگهداری چهارپایان و رام کردن حیوانات به کار می‌رفته است.» [viii] اما در اصطلاح علم سیاست تعاریف بسیار گوناگونی از آن شده است، در فرهنگ علوم سیاسی آمده است؛ سیاست (politic) یعنی تدابیری که حکومت به منظور اداره‌ی امور کشور اتخاذ می‌کند... [ix]

حکیم الهی شاه‌آبادی سیاست را چنین تعریف کرده است «سیاست عبارت است از تدبیر در جریان مصالح نوعیه و منع از تحقق مفسدات آن‌ها و چون تدبیر راجع به مصالح و مفسدات شخصی بوده باشد، اگر مضر به دیگران نیست تدبیر منزل خواهد بود؛ و الاً تزویر و تدلیس و شیطنت است، مثل سیاست امروز اعداء که حقیقتاً شیطنت است و کلمه سیاست تحریف شده» [x]

حضرت امام خمینی می‌فرماید: «از دیدگاه اسلام سیاست به نوعی هدایت جامعه‌ی سیاسی اطلاق می‌شود که براساس اصول و ارزش‌های اسلامی و در راستای مصالح جامعه، توسط افراد واجد شرایط انجام می‌گیرد.» [xi] عرفان در نگاه بوعلی سینا عبارت است از: توجه مستمر درونی و انصراف فکری به طرف قدس جبروت به منظور تابش نور حق و کسی که دارای چنین وصف نفسانی بوده و در جمع خاطرات موفق باشد عارف است. [xii]

یکی از کامل‌ترین تعریف‌ها از عرفان را داود قیصری شاگرد برجسته عبدالرزاق کاشانی در رساله‌ی توحید، نبوت و ولایت عرضه داشته است. در نظر او عرفان عبارت است از: «علم به حضرت حق سبحان از حیث اسماء و صفات و مظاهرش و علم به احوال مبدأ و معاد و حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقایق به حقیقت واحدی که همان ذات احدی حق تعالی است و معرفت طریق سلوک و مجاهده برای رها ساختن نفس از تنگناهای جزئیت و پیوستن به مبدأ خویش و اتصاف وی به نعت اطلاق و کلیت.» [xi i i]

از جمله مباحثی که روشنی و وضوح معنای آن می‌تواند نقش بسیار مؤثری بر فهم ایده ارائه شده در این تحقیق داشته باشد، مفهوم عرفان مداری است که بر اساس تعاریف و مبانی‌یی که عرضه می‌شود عبارت است از: محور و مدار قرار گرفتن شناخت شهودی و حقیقی خداوند سبحان و اسماء و صفات جلال و جمالش و علم به نحوه‌ی صدور کثرات از او و بازگشت و رجعتشان به سوی او در همه‌ی تصمیمات زندگی و توجه دائمی به مبدأ و مقصد بودن او «أنا لله و أنا الیه راجعون» (البقره ۱۵۶) در نظام احسن که بستر کمال حقیقی موجودات است و توجه به این که این امر، برای انسان ضرورتاً در دو قالب حیات فردی و اجتماعی ظاهر می‌شود، به گونه‌ای که عبادالرحمان سلوک معنوی مبتنی بر عرفان خویش را که همان تجلی عبودیت عاشقانه‌ی ناشی از شناخت حق و احساس تکلیف‌مداری در عرصه‌های مختلف است را علاوه بر حیات فردی؛ در اجتماع و فضای قدرت سیاسی برآمده از آن نیز جاری و ساری و دارای تفذ احساس نموده، هرگونه تهدید و آسیب را برای آن منتفی بیابند.

بدین معنی که همه‌ی شئون حاکمیت را هم‌جهت با آن و برآمده از مبانی آن و دعوت‌کننده به سوی آن دریابند. در چنین شرایطی «حبّ» با منشأ الهی جمع را به خدمت فرد و فرد را به خدمت جمع درآورده، ولایت الهی و وحدت اجتماعی با محوریت آن به معنی حقیقی کلمه محقق می‌شود؛ و وعده الهی مبنی بر تنگ شدن عرصه بر شیطان و ولایت طاغوت جلوه کرده، هدایت به سوی نور ممکن می‌شود؛ بنابراین عرفان مداری همان عبودیت محوری عارفانه در شئون فردی و اجتماعی است.

شاخصه‌های سکان‌دار نظام ولایی

در طرف دیگر و در حیات فردی انسان اهل تولی کسی است که ولی خدا را شناخته و به لحاظ فکری، عملی، روحی و راه و رسم، خود را به او متصل کرده و به دنبال او حرکت می‌کند، چنان‌که تلاش او و جهاد و حرکت و دوستی و حتی دشمنی و صفت‌بندی و موضع‌گیری او را عین همان‌ها برای خود می‌داند.

در حیات اجتماعی ولی جامعه چشمه جوشانی است که همه‌ی چشمه‌ها از او سرچشمه می‌گیرد و از او سرازیر می‌شود. قطبی است که الهام‌بخش همه‌ی نیروها، نشاطها و فعالیت‌های آن جامعه می‌باشد. بنابراین توجه به دو مقوله مهم لازم و ضروری است:

امام یا ولی و سکان‌دار در این نظام اسوه و نمونه‌ی عینی فضیلت‌ها و عبد صالح خداست که به صورت محض رهیده از ولایت شیطان، به وسیله‌ی ملکه‌ی عصمت است (امام معصوم) و یا به صورت نسبی و به کمک فضیلت عدالت، مصون از معصیت و اسارت نفس (امام عادل) می‌باشد. لذا او هدایت‌کننده به صراط مستقیم الهی و رهبر سیاسی اجتماعی و نیز معنوی مردم است. چنان‌که در خطبه‌ی بیان امیر بیان علی (ع) می‌فرماید: «أنا الصراط المستقیم. تدبیر و اداره‌ی جامعه براساس تعالیم و رهنمودهای اسلام به گونه‌ای است که هر کسی در هر مسئولیتی که هست، همان را هدیه‌ی الهی و وسیله‌ی امتحان و پیشرفت خود و توفیق در آن را سبب فلاح و رستگاری از طریق عبودیت می‌داند.

بنابراین رهبری در چنین نظامی، «آن چیزی است که در حقیقت سایه و نشانه‌ی عالی‌ترین حقیقت عالم آفرینش است، یعنی مقام ولایت عظمی و کبری، یعنی مقام مقدس نبوت (ص) و مقام مقدس امامت معصوم (ع). چیزی که ما در همه‌ی مجاری خلقت و در همه‌ی آثار آیات الهی به عظمت او چیزی را سراغ نداریم. این در زمان غیبت کبری برحسب مفاهیم مورد قبول و متسالم علیه ما یک نشانه‌ی، سایه‌ی، اثری دارد و او، همین رهبری است که به انتخاب اهل حل و عقد و خبرگان اتفاق می‌افتد» [xiv].

کارکردهای ولایت در آموزه‌های اسلامی

الف - وساطت فیض - اولین کارکرد ولایت که بعد تکوینی دارد، قطب عالم امکان بودن و وساطت فیض است که تدبیر همه‌ی امور و پدیده‌ها در هر عصری توسط حجّت و ولی خدا تحقق می‌یابد و هر فیضی اعم از حیات و بهره‌مندی از نعمت‌های غیر قابل احصای الهی به واسطه‌ی او در اختیار موجودات عالم آفرینش قرار می‌گیرد [xv]. این کارکرد منحصر در وجود معصوم (ع) است و از مقاماتی است که دادنی (نصبی) و یا گرفتنی نیست.

ب - تعلیم و تبیین وحی الهی - قرآن به صراحت بحث تبیین وحی را تحت عنوان «...لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ (النمل: ۴۴) بر عهده‌ی ولی نهاده است. این امر متوجه همه‌ی اولیاست و هر ولی‌یی در حد سعه‌ی وجودی خود به آن باید بپردازد.

ج - زعامت و رهبری نظام - امر لازم و ضروری در هر زمان که به عهده‌ی ولی زمان است ذاتاً یا نیابتاً.

د - فصل خصومات و فصل الخطاب بودن ولی در منازعات - فصل الخطاب بودن حکم و نظر ولی صالح به صراحت مورد تأکید آیات شریفه‌ی قرآن است. از جمله می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (الاحزاب: ۳۶) هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نسزد که چون خدا و

رسول او کاری را لازم شمردند، آنان را در کارشان اختیاری باشد و هر کس که نافرمانی خدا و رسولش را نماید به گمراهی آشکاری افتاده.

نکته: در عصر غیبت واسطه‌ی فیض ولی مطلق الهی و وجود بقیةالله فی الارضین (عج) است؛ اما سایر شئون نیابتاً بر عهده‌ی ولی فقیه واجد شرایط است. لذا اطاعت او برابر مبانی اطاعت حضرت و مخالفت با او مخالفت با حضرت است چنانکه خود نیز چنان فرموده است.

جایگاه ولایت در عرفان اسلامی

در میان مسائل عرفانی، مسئله ولایت اهمّیت والایی دارد. در اهمّیت ویژه‌ی آن همین بس که بیت‌الغزل و شاه‌بیت عرفان که همانا شناخت شهودی خداوند است، در گرو شناخت انسان و مراتب و منازل و لطایف و مقامات اوست و مهم‌ترین آن‌ها در مرتبه‌ی ولایت و فنای در حق جلوه می‌کند. از سوی دیگر کثرت استفاده از واژه‌ی «ولی» در قرآن کریم نمایانگر اهمّیت فوق العاده آن در جهان‌بینی اسلامی است. به‌گونه‌ای که برخی از اهل معرفت جوهر اوّل را روح پیامبر (ص) دانسته‌اند که دارای دو سوی «نبوت» و «ولایت» است؛ و ولایت باطن نبوت است. از این رو پس از توحید صمدی حضرت حق، مهم‌ترین مسئله عرفان اسلامی، ولایت است [xvi]

این موضوع که مهم‌ترین مسئله در عرفان اسلامی است، نشانه‌ی انسان کامل از ماسوای خویش در بین عالم و آدم است و علامت سفرای الهی و سالکان کوی دوست و هادیان به‌سوی نور و والیان مأمور و مأذون من جانب‌الله به شمار می‌رود، به همین دلیل مبنای اصلی بحث مورد نظر در این تحقیق بر آن استوار خواهد شد لذا سعی می‌شود با تکیه بر نظرات عرفای صاحب نام در این زمینه با دقت هرچه تمام‌تر اظهار نظر گردد و از اظهار نظر ظنی، به دلیل ظرافت و اهمّیت فوق العاده آن احتراز شود. بر این اساس از افق اندیشه‌های قرآنی و عرفانی علامه، طباطبائی با بهره‌مندی از تفسیر المیزان و اثر بی‌نظیر ایشان رساله‌الولایة آن حکیم و عارف و مفسر الهی و آثار بهره یافتگان از مکتب ایشان و امام خمینی (ره) و دیدگاه‌های سید حیدر آملی در جامع‌الاسرار و سید جلال الدین آشتیانی و بعضی بزرگان صاحب‌نظر استفاده خواهد شد.

ولایت، یعنی قرب حقیقی انسان سالک به خدا و نیل به منزلت رفیع عبودیت الهی و اتصال به لقای الهی که در اثر معرفت، محبت، عبودیت و اخلاص حاصل می‌شود و سالک را به مقام فنای ذاتی، اسمائی و صفاتی می‌رساند، یعنی ولی خدا، عالم و آدم را تحت تدبیر و ولایت مطلقه‌ی الهیه مشاهده می‌کند و به مقام توحید ناب که توحید معرفتی و صمدی است، راه می‌یابد. راه ولایت که به نبوت تعریفی و مقامی و انبائی و استعدادی (باطن نبوت) در مقابل نبوت تشریحی تفسیر شده، راهی گشوده است و همه‌ی مستعدان و اهل معنا و کمال در اثر شریعت محوری و عبودیت‌مداری، توان نیل به آن را دارند؛ اگر چه میان اولیای خدا، مراتب و درجات فراوانی وجود دارد

پس راه ولایت، راه باز است، نه بسته، راه‌یابی به مقام ولایت از معرفت نفس (خودشناسی) و مراقبت نفس (خود نگهداری) و انقطاع از دنیا آغاز و با عرفان به خدا، خلوص نیت و عمل صالح و شهود ربّ و عبور از عالم ماده و طبیعت به اتصال به ملکوت و عالم معنا، البته در پرتو هدایت و حیانی و حمایت باطنی اولیای دین یعنی پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) منتهی می‌شود. گشایش راه ولایت، هم پشتوانه برهانی و فلسفی و هم‌بستر عرفانی و هم مبانی و مبادی و حیانی و قرآنی دارد و همانا ولایت و انسان کامل، توحید و موحد، موضوع اصلی و محوری عرفان اسلامی و مفهوم و مصداق حقیقت واحد هستند و لذا ولایت، روح عرفان و فصل ممیز عرفان اسلامی با عرفان‌های غیردینی و سکولار می‌باشد [xvii] و [xviii]

آیت‌الله جوادی آملی در شرح و تبیین موضوع ولایت در اندیشه‌ی علامه طباطبائی می‌فرماید: «وقتی نفس به جایی رسید که توحید ذاتی نصیبش شد، یعنی همه‌ی ذوات را فانی در ذات حق دید که از آن به عنوان فنای ذاتی یاد می‌کنند، آن‌گاه عالی‌ترین سیر ولایت را نصیب خود نموده و مشاهده می‌کند. در فرازی دیگر می‌فرماید: معنای ولایت آن است که انسان به جایی برسد که عالم و آدم را تحت تدبیر خدای سبحان ببیند و لاغیر. [xix]

ملاصدرا می‌فرماید: «ولایت در اصطلاح عبارت از قرب حقّ سبحانه است و عام و خاص دارد: عام آن برای هرکس که ایمان به خدا آورده و عمل نیکو انجام می‌دهد حاصل است چنان‌که خداوند می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» (بقره: ۲۵۷) و ولایت خاص عبارت است از فنای در خداوند از جهت ذات و صفت و فعل، پس ولی آن کسی است که فانی در خدا بوده، به او قائم و برپا و متخلّق به اسماء و صفات او باشد؛ و آن، گاهی به صورت عطا و دهش است، و گاه کسبی است. ...» [XX]

آیت‌الله سید علی‌آقای قاضی(ره) در مورد نقش ولایت در عرفان و معنویت می‌فرماید: «محال است کسی به درجه‌ی توحید و عرفان برسد و مقامات و کمالات توحیدی را پیدا نماید و قضیه ولایت بر او منکشف نگردد. ایشان معتقد بوده‌اند که بزرگانی را که نامشان در کتب عرفان ثبت است و آن‌ها را واصل فانی می‌شمرند و از اهل ولایت نبوده‌اند، بلکه از عامه به شمار می‌آیند، یا واصل نبوده‌اند و ادعای این معنی را می‌نموده‌اند، یا تحقیقاً ولایت را ادراک کرده‌اند، ولی برحسب مصلحت زمان‌های شدت و حکام و سلاطین جور که از عامه بوده‌اند تقیه می‌کرده و ابراز نمی‌نموده‌اند» [XXI] علاوه بر این نظر ایشان در مورد برائت نیز صریح است و ولایت بدون برائت را بی‌معنا می‌دانند و لذا هنگامی که فرزندشان آقا سید محمدحسن می‌خواهد برای تحصیل به مصر برود می‌فرماید: به مصر چرا می‌روی؟ مصری‌ها ولایت دارند اما برائت ندارند به جایی برو که هم ولایت داشته باشند هم برائت. «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ...» هر کس شما را (اهل‌البيت) دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر کس با شما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است... [XXII]

سید حیدر در جامع الاسرار می‌فرماید: «والولایة هی قیام العبد بالحقّ عند الفناء عن نفسه، وذلك بتولّى الحقّ آیاه، حتّى یبلّغه غایة القرب والتّمکین». ولایت همان قیام عبد است با حق همراه فنای از خود و آن به ولایت و تصدی حق ممکن است تا این‌که برسد به نهایت تقرب الهی و سرسپردگی محض [XXIII].

بنا به عقیده‌ی عارفان و به‌ویژه ابن عربی عارف در سلوک معنوی خود (اسفار اربعه) پس از طی منزل اول «سفر از خلق به حق» به (منزل دوم) مقام رفیع سفر با حق و در حق «فنای در حق» می‌رسد. این فناى سالک در حق موجب می‌گردد که حق تعالی در او تجلی کرده، متخلّق به صفات ربوبی گردد و با حق متحد(هم صفت) شود، اتّحادی رقیقه و حقیقه و در نتیجه‌ی آن متعیّن به تعینات ربّانیه گردیده، به (منزل سوم) مقام بقای بالحقّ و به تعبیری صحو بعد از محو نائل می‌گردد. آن‌گاه است که زمینه برای سفر بعدی (منزل چهارم) که سفر من الخلق فی الخلق بالحقّ است مهیا می‌شود و از آن پس او می‌تواند عهده‌دار ارشاد حقیقی خلق شود. رفیع‌ترین مرتبه‌ی ولایت بشری ولایت مطلقه است که از فروغ ولایت مطلقه الهیه است؛ بنابراین هدایت جامعه در ابعاد معنوی و ظاهری از عهد کسی ساخته است که اسفار اربعه را طی کرده و با کسب صلاحیت لازم قادر به سیر بالحق فی الخلق می‌شود.

عارفان مسلمان، ولایت محمدیه(ص) را مصداق اتمّ ولایت مطلقه دانسته و آن را ولایت خاصه می‌نامند و ولایت دیگر سالکان عامّه نامیده می‌شود. عارفان شیعه ولایت ائمه‌ی معصومین(ع) را از سنخ ولایت محمدیه [خاصه] می‌دانند. به عقیده‌ی عارفان زمین هرگز از وجود صاحب ولایت مطلقه خالی نمی‌ماند. البته صاحب ولایت ممکن است ظاهر و آشکار باشد و ممکن است از دیده‌ها غایب باشد. «صاحب ولایت مطلقه تنها از جانب خداوند تعیین می‌شود و علاوه بر ولایت تکوینی، صاحب تدبیر دولت ظاهری و دنیای مردم نیز می‌گردد.» [XXIV] امام خمینی (ره) حقیقت ولایت را ظهور الوهیت دانسته چنین می‌فرماید: حقیقت خلافت و ولایت، ظهور الوهیت است و آن اصل وجود و کمال آن است و هر موجودی که حظّی از وجود دارد از حقیقت الوهیت و ظهور آنکه حقیقت خلافت و ولایت است حظّی دارد و لطیفه الهیه در سرتاسر کائنات از عوالم غیب تا منتهای شهادت بر ناصیه‌ی همه ثبت است؛ و آن لطیفه الهیه حقیقت وجود منبسط و نفس الرحمان و حقّ مخلوقّ به است که بعینه باطن خلافت ختمیه ولایت مطلقه‌ی علویّه است. [XXV]

از دیگر مباحثی که در اندیشه‌ی شیعی و نیز در حکومت ولایی بسیار اهمیت دارد، موضوع استمرار ولایت و ختم آن در میان اولیاست، منظور از ختم اولیاء این نیست که جریان ولایت به کسی خاتمه یافته باشد، آن چنان که نبوت به شخص نبیّ خاتم، خاتمه پذیرفت، بلکه منظور مظهر اتمّ و اکمل آن است که به‌واسطه‌ی او سایر اولیاء به ولایت می‌رسند، در بحث مهم و

حساس «ختم ولایت»، میان اصحاب حکمت شهودی و عرفان، در تعیین خاتم ولایت مطلقه و مقیده، اختلاف نظرهای جدی و تفسیرهای اساسی وجود دارد؛ به طوری که بعضی خاتم ولایت مطلقه را حضرت عیسی (ع) و خاتم ولایت مقیده را ابن عربی و برخی خاتم ولایت مطلقه را علی بن ابی طالب (ع) و خاتم ولایت مقیده را محمد بن الحسن العسکری المهدی المنتظر (ع) است.

حکیم متأله سید جلال‌الدین آشتیانی به نقل از شارح فصوص، مولانا عبدالرزاق کاشانی و صدرالدین قونوی، خاتم ولایت خاصه‌ی محمدیه (ع) را حضرت مهدی (عج) دانسته و تصریح کرده است که ولایت حضرتش بی‌واسطه به حق منسوب است و خاتم ولایت عامه یعنی حضرت عیسی (ع) حسنه‌ای از حسنات حضرت مهدی (عج) به شمار می‌رود. [xxvi] برخی بزرگان عرفان سخنان ابن عربی در مقوله‌ی «ختم ولایت» را مضطرب و اختلاف‌نظر او و سید حیدر آملی در این زمینه را بسیار جدی دانسته‌اند. ولی به هر حال تفاسیر جامع این نظریات نیز وجود دارد. از جمله دیدگاه علامه آشتیانی در این خصوص. [xxvii]

شاخصه‌ها عرفان ناب اسلامی

۱- خدا محوری در عرفان (توحید)

اساسی‌ترین شرط در عرفان ابتناء آن بر ایمان حاصل از باور یقینی عقلی و شهودی منجر به عمل صالح است. چنان‌که در سوره‌ی مبارکه‌ی عصر به صورت شفاف و روشن می‌فرماید: «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (العصر: ۱ تا ۳) و البته از آن‌جا که «ایمان» ذو مراتب است می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا...» (النساء: ۱۳۶) یا فرمود: «... لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ...» (الفتح: ۴) ایمان ناب و خالص و در مرتبه‌ی بالاست که می‌تواند مأمّن باشد و مصونیت بخش باشد. در فرازی دیگر از آیات مبشرات می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» (الانعام: ۸۲) کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی [چون شرک] نیامیختند، ایمنی [از عذاب] برای آنان است و آنان راه یافتگانند.

عرفان که ابتدایش معرفت و انتهای آن توحید می‌باشد هرگز نمی‌تواند سکولار و منتهی خدا باشد که در این صورت «سرابی» بیش نیست. چنان‌که مدعیان عرفان‌های کاذب و نوظهور حاصلی جز تباهی و گرفتار آمدن در دام ابلیس ندارند. آن‌ها در حقیقت به ضد خود تبدیل شده‌اند.

۲- عقل‌گرایی و خردورزی و ستیز با خرافه

از جمله مهم‌ترین معیارهای عرفان ناب رفع تعارض از عقل، عرفان، شرع و عشق است چنان‌که کنه همه‌ی آن‌ها منتهی به همدیگر و آبشخور همه‌ی آن‌ها فیض واحد الهی، در کمال تلائم و سازگاری معرفی شده است. تنها جریانات و گروه‌های دچار افراط و یا تفریط‌اند که به تعارض در این امور می‌رسند. در عرفان ناب آرامش هست اما تخدیر حاصل از فلج شدن عقلانیت وجود ندارد، دست‌یابی به مفاهیم فوق عقل (عقل‌گریز) یعنی کشف و شهود هست اما خرافات منافی عقل (عقل‌ستیز) و مبتنی بر جهالت و دروغ در آن وجود ندارد. ملاصدرا عارف و فیلسوف بزرگ را باور بر این است که «بزرگ‌ترین عامل گمراهی مردم، عرفان جویان و معنا‌گرایان که به بدعت‌گذاری و انحراف از مسیر رشد و صلاح می‌انجامد، همانا ادعای خوارق عادات و اظهار کرامات است که در واقع نوعی شعبده‌بازی و فریب‌کاری و تردستی به‌منظور فریب فال جویان و طلسم‌گریزان و شعبده‌زدگان است» [xxviii]

۳- شریعت گرای و التزام عملی به مبانی آن

شرایع (در دین حق) که همان راه روشن الهی است و دائرمدار خیر و کمال بندگان وضع شده است، خود از بهترین و ضروری ترین لوازم سلوک الی الله است و برترین دلیل آن اولاً وضع الهی آن‌ها و ثانیاً مشی و رفتار معصومین (ع) به عنوان الگو در آن‌ها است، عرفان منهای شریعت عرفان منهای عرفان است و سرانجام آن‌ها ضلالت، فساد، ندامت و پشیمانی است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «...أَلَا وَ إِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ وَ سُبُلُهُ قَاصِدَةٌ مَنْ أَخَذَ بِهَا لَحِقَ وَ غَنِمَ وَ مَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَ نَدِمَ...» [XXIX] آگاه باشید قوانین دین یکی است و راه‌های آن سهل و مستقیم و نزدیک است کسی که از آن راه برود به غافله حق ملحق می‌شود و به غنیمت می‌رسد و هر کس از آن بازایستد گمراه و پشیمان می‌گردد. آیت‌الله جوادی آملی از عرفای معاصر می‌فرمایند: «البته اگر عارفان در سیر و سلوک تابع شریعت و ولایت اهل بیت (ع) باشند و راه صحیح را طی کنند، گوشه‌ای از علم شهودی انبیاء و اولیا به آن‌ها می‌رسد.» [XXX]

ایشان در موضعی دیگر فرموده‌اند: «معلوم می‌شود اگر تهذیب و تزکیه، برخلاف مسیر شرع باشد، چنین ریاضتی باطل است، یعنی سیر و سلوک جز با انجام واجبات و مستحبات از یک سو و ترک محرّمات و مکروهات از سوی دیگر، قابل قبول نیست و بازدهی ندارد...» [XXXI] و هم ایشان در تفسیر آیه: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (الحجر ۹۹) عبادت پروردگار خویش کن تا حادثه محقق به تو رسد. می‌فرمایند: «یقین در آیه شریفه همان یقین معرفتی است و اگر به مرگ تفسیر شده، از باب جری و تطبیق است نه تفسیر مفهوم یقین و حَتَّى «غایت» نیست تا گفته شود که وصول به یقین غایت عبادت است. پس عبادت کن تا به یقین بررسی، [آیا] با دستیابی به یقین می‌توانی عبادت را رها کنی؟ هرگز- بلکه مراد آن است که یکی از منافع عبادت، یقین است و رسیدن به یقین جز از راه عبادت و بندگی میسر نیست.» [XXXII]

مرحوم علامه طباطبائی نیز پندار برخی را که در تفسیر آیه می‌گویند رهایی از عبادت پس از وصول به یقین دست می‌دهد را نقد و نفی کرده می‌فرمایند: در این آیه «دستور سلوک در منهج تسلیم و اطاعت و قیام به لوازم عبودیت داده شده است.» [XXXIII] بنابراین موضوع اسقاط تکلیف که توسط بعضی از صوفیه در مراحل از سیر و سلوک (اصطلاحاً مرحله وصول به حقیقت) مطرح می‌شود کاملاً انحرافی و از جمله شعارهای بطالین قلندر مآبی است که دین و عرفان را ملعبه نفسانیات خود نموده‌اند؛ درحالی که عرفان حقیقی آن است که از انسان، عبد حقیقی در عرصه‌های مختلف زندگی بسازد.

۴- توجه به ذکر خدا (لفظی، قلبی، عملی) و نقش اساسی آن در نجات از غفلت

ذکر و یاد خدا علاوه بر این که سبب اطمینان قلب و رهایی از شر یأس و نومیدی و سبب جلای قلب مؤمن است، زمینه شناخت و معرفت هرچه بیش‌تر را فراهم می‌نماید. تنبه و هوشیاری به حقیقت نفس و عیوب و آفات احوال و اعمال را به دنبال دارد. نوعی عبودیت و شکر گذاری و سپاس و رضامندی از قضای الهی است. [XXXIV] قرآن کریم در آیات بسیاری به آن امر نموده از جمله می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً» (الاحزاب: ۴۲ و ۴۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید و هر بامداد و شبان‌گاه تسبیحش گوید؛ و در وصف اهل ذکر می‌فرماید: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران: ۱۹۱) آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [می‌گویند] ای پروردگار ما، این جهان را بی‌پهلو نیافریده‌ای، تو منزهی، ما را از عذاب آتش بازدار. این بیانات به‌روشنی نشان از اهمیت ذکر و نقش آن در حیات معنوی انسان دارد.

۵- ولایت پذیری (تولی به ولی حق)

ولایت پذیری عبارت است از تسلیم شدن به امر حکیم متعال از روی معرفت، عشق، شوق و محبت و بهره‌مندی از فیوضات وجود انسان کامل و اسوه‌ی حسنه عالم هستی و از این طریق قرارگرفتن در صراط مستقیم الهی و در جرگه مهتدون (راه یافتگان حقیقی). ولایت با همه‌ی اهمیتش بدون تولی و پذیرفته شدن ولایت ولی حق، منشأ اثر نبوده دچار قسری

ناجوانمردانه می‌شود آن چنان که پس از رسول‌الله(ص) چنان شد و جامعه از برکات بسیار اسوه‌ی فضیلت برای مدتی محروم شد.

۶- تاسی به پیر و مراد (امام) و مرشد حقیقی (انسان کامل)

سیر در حیات معنوی ضرورتاً نیازمند ابزار و وسائط لازم و خاص خود می‌باشد لذا حکیم متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة: ۳۵) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و [برای تقرب] به سوی او وسیله بجوید و در راهش جهاد کنید. باشد که رستگار گردید. اندک تأملی در تاریخ اسلام نقش بی بدیل هدایت و ارشاد پیامبر و ائمه (علیهم صلوات الله) در مسیر فلاح را نشان می‌دهد. بی‌جهت نیست که می‌فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...» (آل عمران: ۱۶۴) یقیناً خدا بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت. امام خمینی(ره) در توصیه به فرزندانشان می‌فرماید: «دعاها و مناجات‌هایی که از ائمه(ع) به ما رسیده است بزرگ‌ترین راهنماهای آشنایی با او (جلّ و علا) است و والاترین راهگشای عبودیت و رابطه بین حق و خلق است و مشتمل بر معارف الهی و وسیله‌ی انس با او است و ره‌آورد خاندان وحی است و نمونه‌ای از حال اصحاب قلوب و ارباب سلوک است.» [xxxv]

شهید مطهری می‌فرماید: «سالک برای رسیدن به توحید باید منزلی را طی کند که بدون پیر، راهنما، مرغ سلیمان و خضر طریق یا انسان کامل معصوم (ع) امکان‌پذیر نیست.» [xxxvi]

۷- تن دادن به ریاضت‌های معقول، مشروع و معتدل

قرآن کریم در ابلاغ سیری منطقی، معقول و معتدل می‌فرماید: «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيُنَازِلُ إِلَيْهَا مِنَ الْأُمُورِ» (النازعات: ۴۰ و ۴۱) و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس باز داشت، پس جایگاه او همان بهشت است. ریاضت در حقیقت موانع را با تزکیه و تخلیه می‌زداید و نفس اماره را مطیع نفس مطمئنه می‌نماید و موجبات تلطیف روح آدمی برای دریافت انوار و تجلیات حق را فراهم می‌نماید. از جمله زهد که محور ریاضت است و موجب نفی عُلقه‌های دنیوی می‌شود، اعراض از اعتبارات و اضافات را در پی دارد. آمال انسان را کوتاه می‌کند. البته شریعت معتدل از طرفی دیگر فرمود: «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْأِسْلَامِ» [xxxvii] «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرِّهْبَانِيَّةَ وَ أَمَّا رَهْبَانِيَّةَ أُمَّتِي الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [xxxviii] به‌درستی که خدای متعال بر ما رهبانیت را فرض ندانسته است، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست.

۸- عبودیت محوری در عرفان

امام صادق(ع) می‌فرماید: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ» [xxxix] عبودیت حقیقتی است که جوهره و باطن آن در حقیقت ربوبیت است با عبودیت است که عبد به مقام خلیفه الهی و مظهریت حضرت حق بار می‌یابد. عارف حقیقی عبد حقیقی خداوند است. مؤمن به‌طور مستمر در نمازش پس از شهادت به یکتایی حضرت حق فریاد به شهادت دارد: وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ بنابراین افتخاری بالاتر از رسیدن به مقام عبودیت برای انسان متصور نیست.

۹- نگاه مسئولانه به زندگی اجتماعی

یکی از بهترین معیارها در تشخیص عرفان ناب از عرفان‌های کاذب، دقت در نوع نگاه آن‌ها به عرصه‌ی حیات اجتماعی است. به‌طور معمول اکثریت نحل‌های صوفیانه انزوا طلب، گوشه‌گیر، معتقد به جدایی دین از سیاست و گریزان از ورود به مباحث اجتماعی‌اند، تکفل یا عهده داری مقام و منصب را اشتغالات دنیوی مانع از سیر و سلوک و... تلقی می‌نمایند. درحالی که در منظر عرفان ناب حیات اجتماعی و خدمت به خلق خدا برای رضای خدا، از جمله بهترین بسترهای سلوک معنوی است

بر این اساس بررسی دیدگاه‌ها و نقطه نظرات مدعیان عرفان در مورد جهاد و مجاهدت (اعم از جهاد اکبر و جهاد اصغر در عرصه‌های مختلف)، امر به معروف و نهی از منکر، سیاست، حکومت، عدالت معادلات جهانی، دفاع از حق و حقیقت و مظلومین، زکوات، امور حسبیه و ... در ارزیابی آن‌ها و تشخیص عرفان ناب از شبه عرفان‌های کاذب بسیار روشنگر است. امام خمینی خطاب به فرزند گرامی‌اش مرحوم حاج احمدآقا فرموده‌اند: «پسرم، نه گوشه‌گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است و نه ورود به جامعه و تشکیل حکومت، شاهد گسستن از حق است، میزان در اعمال، انگیزه‌های آن‌ها است. چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام گستر، با آن چه متناسب او است، چون خودبینی و خودخواهی و غرور و عجب و بزرگ بینی و تحقیر خلق الله و شرک خفی و امثال آن‌ها او را از حق دور و به شرک می‌کشاند و چه بسا متصدی امور حکومت که با انگیزه الهی به معدن قرب حق نایل می‌شود، چون داود نبی و سلیمان پیامبر (علیهما السلام) و بالاتر و والاتر نبی اکرم (ص) و خلیفه برحقش علی بن ابیطالب (ع) و حضرت مهدی (عج) در عصر حکومت جهانی‌اش. پس میزان عرفان و حرمان، انگیزه است.» [xI] عرفان ناب نظر به همه‌ی ابعاد وجودی انسان دارد و می‌خواهد همه‌ی آن‌ها را متوجه خدا کند.

۱۰- توجه به نکته‌ی کانونی و مهم محبت و عشق در حیات انسانی و حتی در عالم تکوین

از آن‌جا که همه‌ی عالم بر محور عشق درونی در حرکت است و اگر این نبود اجتماع ذرات عالم و افلاک ممکن نبود، نسیم عشق الهی است که عالم را پر کرده و همه را به ابراز عشق و تسبیح و تنزیه حضرت حق مشغول کرده است و لذا می‌فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (الحشر: ۲۴) او خدای خالق هستی‌بخش صورتگر است که بهترین نام‌ها و صفات از آن اوست. آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح او گویند و او شکست ناپذیر حکیم است.

علاوه بر این در نظام تشریح الهی نیز کنه دین چیزی نیست مگر حبّ به محبوب و معشوق حقیقی. امام خمینی (ره) می‌فرماید: «ما به فطرت الهی عشق به کمال مطلق داریم و از این عشق، عشق به مطلق کمال که آثار کمال مطلق است خواهی نخواهی داریم و لازمه‌ی این فطرت گریز از نقص مطلق که لازمه‌اش گریز از مطلق نقص است نیز داریم. پس ما خود هرچند ندانیم و نفهمیم عاشق حق تعالی که کمال مطلق است و عاشق آثار او که جلوه‌ی کمال مطلق است می‌باشیم.» [xli] بالاترین نشانه‌ی ظهور محبت و ملاک بی‌بدیل آن عمل خالصانه آدمی در اطاعت از خداوند و رسول او و اولی الامر منصوب و منصوص از جانب اوست.

بنابر موازین فوق عارف حقیقی کسی است که عزم و اراده و عمل او و متن زندگی او مجلای بندگی محض و عاشقانه حق تعالی از روی اخلاص، ارادت، مودت و محبت باشد. به‌گونه‌ای که نتوان بین اراده و فعل او با اراده و خواست الهی تفکیکی قایل شد. بر این اساس هرگز انزوا و عزلت‌گزینی، انتصاب به سلسله‌ای خاص و در آمدن در کسوت و شمایل خاص، خانقاه نشینی و صومعه بازی و یا چله نشینی‌ها و ریاضت‌های غیرشرعی و اختراعی که همراه با بدعت‌ها و مانند آن است، نه تنها دلیل عارف بودن انسان نیست که برعکس رهنز و فریبنده است.

۱۱- سازگاری دقیق با فطرت، خلقت و ذات انسان

انسان مفلور به عشق الهی و مفتون آن است و عرفان مقدمه‌ی وصول به این مطالبه‌ی حقیقی است. گم‌شده انسان خود اوست (جلّ و علا) که کمال و جمال مطلق است و انسان فطرتاً واجد میلی بی‌پایان و سیری ناپذیر به اوست. گل وجود آدمی را به مهر او بیخته و آمیخته‌اند. هیچ چیزی برای انسان به اندازه محبت و معرفت به او نشاط‌آور و بهجت‌ساز نیست. ابن عربی در فتوحات می‌گوید: «خداوند موفق کند تو را که بدانی محبت مقامی الهی است و تحقیقاً او وصف کرده است خود را به آن با نام ودود و در خبر خود را محبّ نامیده است و از آنچه که بر حضرت موسی (ع) در تورات نازل شده است اینکه می‌فرماید: ای فرزند آدم به درستی که حق من بر تو این است که محبّ و دوست دار من باشی و در قرآن و سنت نیز محبت در حق خدا و در حق مخلوقات خداوند وارد شده است» [xlii].

در مقابل، غمی بزرگ‌تر از غفلت از او و دور افتادن از محبت او برای انسان متصوّر نیست. چراکه پیامد غفلت از او گمارده شدن شیطان بر انسان و تنگی معیشت و سرانجام نابینا محسور شدن در قیامت، بنا به شهادت قرآن است چنان که می‌فرماید: وَ مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَانِ نُقِیْضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِیْنٌ (الزخرف: ۳۶) هر کس که از یاد خدای رحمان روی گرداند، شیطانی بر او می‌گماریم که همواره همراهش باشد. در فرازی دیگر می‌فرماید: «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِیْ فَإِنَّ لَهُ مَعِیْشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ أَعْمَى» (طه: ۱۲۴) کسی که از یاد من غافل شود زندگانی تنگی خواهد داشت و در روز قیامت او را نابینا به محشر می‌آوریم.

نتایج پژوهش

اگر عرفان عبارت از شناخت شهودی و باطنی عالم و فقاقت در معنای آخص آن به مفهوم فهم عمیق نسبت به دین حق و به‌ویژه طریق کشف (احکام الله) باشد، آن‌گاه فقه چون بخشی از عالم است، در دایره عرفان و کار عارف قرار خواهد گرفت؛ و اگر به فقه در مفهوم وسیع‌تر و دقیق‌تر آن یعنی فهم عمیق نسبت به دین به‌صورت عام نظر کنیم شامل فقه اکبر (عرفان و فلسفه) و اصغر (احکام الله) خواهد بود که در این صورت اعم از عرفان خواهد بود؛ و البته اختلاف در متد و روش آن‌ها طبیعی است ولی هر دو آن‌ها دو روی یک سکه خواهند بود که ارتباط متقابل با یکدیگر داشته، مکمل هم می‌باشند. یکی ناظر به اسمای حسنی الهی و نحوه‌ی صدور کثرات و بازگشت و رجوعشان به‌سوی او؛ و دیگری ناظر به حکم الله است و شناسایی حکم حکیم متعال در حقیقت ادامه شناخت اسم «حکیم» اوست لذا فقه به معنی آخص آن همان ادامه و نتیجه‌ی عرفان خواهد بود.

بنابراین و در هر صورت فقیه حقیقی همان عارف به تمام معنا است. چرا که فقاقت او یا فرع بر عرفان است و یا ادامه عرفان و عارف حقیقی نیز لزوماً می‌بایست فقیه حقیقی باشد که به مفهوم عام اهل نظر در فقه اکبر و اصغر است و یا به مفهوم خاص باید به کشف حکم الله بپردازد تا بتواند عبد حقیقی حق متعال در عرفان عملی شریعت مدار باشد. (بدون عرفان به فقه نمی‌توان رسید و بدون فقاقت عرفان درستی دست نمی‌دهد.)

در نگاه بسیاری از فقهای شیعه و به‌ویژه آن‌ها که در حوزه‌ی عرفان هم صاحب‌نظرند؛ فقه در مفهوم عام آن اعم از عرفان است و به‌عنوان فقه اکبر شامل فلسفه و عرفان نیز می‌باشد و عرفان در معنی حقیقی آن (عدم تفکیک بین عرفان نظری و عملی) تحقق عینی و عالمانه فقه در همه‌ی عرصه‌های زندگی است که مجلای ظهور بندگی و عبودیت است.

چنین نگاهی به فقه و عرفان آثار میمون و مبارک بسیاری دارد که از جمله آن‌ها منطقی جلوه کردن اندیشه‌ی حکومت اسلامی عرفان مدار، سازگاری آن با مبانی شیعی، درک درست نسبت به تکوین و تشریح الهی، نجات از گرفتار آمدن در دایره تنگ ظواهر و پیشگیری از اباحیگری بی‌حساب یا اسقاط تکلیف صوفیانه و بی‌مبناست و ...

واژه‌ی ولایت از ریشه‌ی ولی به معنی باران بهاری است که ویژگی آن ایجاد طراوت و نشاط در فضا و طبیعت است و معنی ماحصل آن همان قُرب و نزدیک بودن دو شیء بدون فاصله است که درهم تنیدگی و سازگاری و پیوند و درنهایت سرپرستی و تصدی امر از روی محبت طرفینی را اثبات می‌کند و حکومت به معنی واقعی هم همان فرمانروایی و اداره است که از لوازم جدی آن پیوستگی، پیوند، وحدت و درهم تنیدگی و اداره امور جامعه براساس حبّ است، مخصوصاً در حکومت مبتنی بر محبت و ولایت و به همین جهت است که در ادبیات شیعی ولایت و حکومت به‌جای همدیگر استعمال می‌شود و حاکم را والی نیز می‌نامند.

واژه‌ی سیاست در متون اسلامی بسیار نزدیک به امامت و بلکه به معنی آن می‌باشد؛ که همان حرکت امام در میان امت برای امت و در جهت خیر امت است. سیاست در حقیقت همان تدابیر حاکم و والی برابر مبانی است که برای اداره‌ی امر حکومت صورت می‌گیرد. حکومت عدل سیاست است، تمام معنای سیاست است. خدای تبارک و تعالی این حکومت را و این سیاست را امر کرد که پیغمبر به حضرت امیر واگذار کنند، چنان که خود رسول خدا سیاست داشت و حکومت بدون سیاست ممکن نیست. این سیاست و این حکومتی که عجین با سیاست است، در روز عید غدیر برای حضرت امیر ثابت شد [xliii].

لذا با اندک تأملی قرابت معنایی دقیقی از مجموع آن‌ها فهم می‌شود؛ و البته همه‌ی آن‌ها در اصطلاح دقیق و با مسمای «ولایت و امامت» مستتر و جمع می‌باشد که جوهر و گوهر بی‌نظیر عرفان اسلامی و مبنای حکومت در نظام حاکمیت الهی است. بی‌دلیل نیست که در زیارت جامعه‌ی کبیره ذوات مقدسه معصومین (ع) را «ساسة العباد» معرفی می‌نماید. برای تحقق امر بسیار مهم حکومت عرفان مدار جدای از تأکید بسیار بر نقش محوری ولایت در کثیری از آیات شریف؛ دیگر معارف قرآن نیز همسو با آن وضع شده و در مواردی شفاف و صریح بدان (عرفان) می‌پردازد، چنان‌که فهم آیات جز با تحلیل عرفانی و نگاه عرفانی به عالم و آن را مجالی تجلی اراده مستقیم الهی دانستن؛ به هیچ نحو دیگری قابل فهم و درک و پیاده کردن نیست [xliv].

فهرست منابع:

* قرآن کریم

۱. طریحی، فخرالدین، (۱۴۱۶ ق)، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ج ۱، ص ۴۵۵
۲. مقرئ فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، دارالرضی، بی‌تا، ص ۶۷۲
۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰ ق)، الصحاح، بیروت، دارالعلم للملایین، ج ۶، ص ۵۳۰
۴. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی، (۱۴۲۲ ق)، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، ترجمه جعفر الهادی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ص ۲۲۷.
۵. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۶۹)، وحی و رهبری، تهران، انتشارات الزهراء، ص ۱۳.
۶. موسوی خمینی، سید روح‌الله، (۱۳۸۶)، حکومت اسلامی (احکام حکومتی و مصلحت)، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی (ره)، ص ۱۹۵.
۷. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۹)، ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت، ویرایش محمد محرابی، قم، اسراء، ص ۲۱۰ و ۵۱۳.
۸. ابن منظور، محمد ابن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، ناشر دارصادر، ج ۶، ص ۱۰۸.
۹. آقا بخشی، علی، (۱۳۸۳)، فرهنگ علوم سیاسی، چاپ ششم، تهران: نشر چاپار، ص ۲۰۲.
۱۰. شاه‌آبادی، محمد علی (۱۳۸۶)، شذرات المعارف، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، ص ۶۷.
۱۱. عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۸۴)، مبانی اندیشه‌ی سیاسی اسلام به نقل از امام خمینی (ره)، (سخنرانی سوم دی‌ماه ۵۹)، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، ص ۲۶.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۸)، حماسه و عرفان، به نقل از اشارات، ج ۳، نمط نهم، چاپ ۱۲، قم: نشر اسراء، ص ۴۲.
۱۳. یثربی، سید یحیی، (۱۳۷۲)، عرفان نظری، به نقل از رساله‌ی توحید و نبوت و ولایت قیصری، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۲۸.
۱۴. خامنه‌ای، سیدعلی، (۱۳۸۹)، ولایت فقیه کانون عزت و اقتدار در بیان امام (ره) و رهبری، چاپ اول، جلد ۱، تهران: معاونت تربیت و آموزش بسیج.

۱۵. قمی، شیخ عباس، (۱۳۷۰)، *مفاتیح الجنان، (زیارت جامعه کبیره)*، چاپ چهارم، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۶. روحانی نژاد، حسین، (۱۳۸۷)، *ولایت در عرفان*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، ص ۲.
۱۷. طباطبایی، سید محمدحسین، *طریق العرفان*، ترجمه و شرح رساله الولایه، ص ۱۷۵.
۱۸. رودگر، محمد، (۸۷/۴/۵)، «مقاله» *ولایت عرفانی در اندیشه‌ی علامه طباطبایی*، *مجله قبسات*، شماره ۲۴.
۱۹. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۸۳)، *طریق العرفان (ترجمه و شرح رساله الولایه)*، ترجمه صادق حسن‌زاده، قم: نشر بکاء، ص ۶۶
۲۰. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۷)، *مفاتیح الغیب*، ترجمه محمد خواجه‌ی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات مولی، ص ۶۳۴
۲۱. آوینی، سید مرتضی، (۸۹/۲/۳)، «مقاله» *ولایت در دیدگاه و سیره‌ی آیت‌الله قاضی*، سایت شهید آوینی.
۲۲. قمی، شیخ عباس، (۱۳۷۰)، *مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره*، چاپ چهارم، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۰۰۳.
۲۳. آملی، سید حیدر، (۱۳۸۴)، *جامع الاسرار و منبع الانوار*، ترجمه جواد طباطبایی، تهران: نشر علمی و فرهنگی، ص ۳۷۹.
۲۴. قیصری، داود، (۱۳۷۴)، *شرح فصوص الحکم*، به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۴۸ - ۱۴۹.
۲۵. خمینی، سید روح‌الله، (۱۳۸۵)، *امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی (ره)*، تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ص ۷۳.
۲۶. آشتیانی، سید جلال‌الدین، (۱۳۷۵)، *شرح مقدمه‌ی قیصری بر فصوص الحکم*، چاپ چهارم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه، ص ۴۴۶.
۲۷. همان صص ۹۰۰ تا ۹۰۱.
۲۸. وکیلی، هادی، *نقد صوفی به روایت ملاصدرا*، کتاب نقد، شماره ۳۹.
۲۹. دشتی، محمد، (۱۳۶۹)، *ترجمه نهج البلاغه*، چاپ دوم، قم: نشر امام علی (ع)، خطبه ۱۲۰.
۳۰. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۵)، *دین شناسی*، چاپ چهارم، قم: نشر اسراء، ص ۲۴۸.
۳۱. -----، (۱۳۷۵)، *تفسیر موضوعی قرآن مجید*، چاپ سوم، ج ۱۱، بی‌جا: نشر فرهنگی رجاء، ص ۲۹۵.
۳۲. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷)، *دین شناسی*، قم: مرکز نشر اسراء، صص ۶۹-۷۰.
۳۳. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۶۷)، *ترجمه تفسیر المیزان*، چاپ چهارم، ج ۱۲، مشهد: نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، صص ۲۸۲ و ۲۸۳.
۳۴. وکیلی، هادی، (تابستان ۱۳۸۵)، «مقاله» *نقد صوفی به روایت ملاصدرا*، تهران: فصلنامه کتاب نقد، شماره ۳۹.
۳۵. خمینی، سید روح‌الله، (۱۳۷۶)، *وعده دیدار*، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ص ۱۰۵.
۳۶. مطهری، مرتضی، *آشنایی با علوم اسلامی*، قم: انتشارات صدرا، چاپ مهر، ص ۱۸۷.

۳۷. نوری، محدث، (۱۴۰۸ ق)، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، قم: چاپ مؤسسه آل البيت. ص ۱۵۵.
۳۸. همان، ج ۲، ص ۴۰۱.
۳۹. گیلانی، عبدالرزاق، (۱۳۶۶)، شرح مصباح الشریعه، ج ۷، باب الثانی، تهران: نشر صدوق، ص ۷.
۴۰. خمینی، سید روح الله، (۱۳۷۶)، وعده دیدار، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.
۴۱. همان، ص ۹۱.
۴۲. ابن عربی، محی الدین، (۱۴۰۵ ق)، الفتوحات المکیه، تحقیق عثمان یحیی، (۴ جلدی)، ج ۲، بیروت: دار صادر، ص ۳۲۲.
۴۳. خمینی، سید روح الله، (۱۳۷۸)، صحیفه امام، (۲۲ جلدی)، ج ۲۰، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ص ۱۱۳.
۴۴. غرویان، محسن، (۱۳۸۰)، از مناظره چه باک، چاپ دوم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۸۷.

